

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این مرجح است که آیا در تزاحم بین دو واجب که احدهما اسبق امتثالاً است آیا اسبق بودن عنوان مرجح را دارد یا خیر؟ مرحوم محقق نائینی، خوئی و برخی دیگر این مرجح را پذیرفته‌اند و ما کلام مرحوم نائینی را مفصل نقل کردیم. در مقابل مرحوم شهید صدر این مرجح را نپذیرفت که ما کلام ایشان و مناقشات فرمایش ایشان را هم ذکر کردیم.

اشکال و جواب فضلی درس

اشکال: اینکه مرحوم شهید صدر واجب متقدم و متاخر را مقید به قید لبی کردند و گفتند اطلاق دارد حاکی از این است که برای هر دو طرف فعلیت قائل هستند.

جواب: این کلام از طرف ایشان صرف ادعاست در حالیکه مستدل می گوید در زمان انجام متقدم، متقدم فعلی و متاخر غیر فعلی است و ایشان باید این را جواب می دادند که آیا در زمان متقدم، متاخر فعلی می تواند باشد یا خیر؟! نتیجه‌ی قیدی که ایشان آوردند توارد من الجانبین است یعنی هر کدام آمد دیگری از بین می‌رود. البته ما می‌گوئیم هر دو حکم من حیث الحکمین فعلی است اما من حیث الامتثال فعلی نیست و چون من حیث الحکمین فعلی است پس تزاحم محقق می‌شود. منتهی مستدل می‌گوید امتثال اولی فعلیت دارد و زمان امتثال دوم هنوز نرسیده و ایشان این را حل نکرد.

اشکال: چگونه امکان دارد قید لبی اطلاق داشته باشد؟

جواب: از قدیم به شما و ما یاد دادند که اطلاق در ادله لفظیه است و در قیود لویه باید قدر متیقن بگیریم. اما نکته این است که این مسئله استتنا دارد. قید لبی دو جور است؛ الف- ملاک برای ما روشن است ب- ملاک برای ما روشن نیست. در مواردی که ملاک دلیل لبی روشن باشد و اطلاق هم داشته باشد، نتیجه‌ی الاطلاق در آن وجود دارد.

کلام مرحوم صاحب منتقی

اولین مطلب مرحوم صاحب کتاب منتقی این است که می‌گویند، مرحوم محقق نائینی مرجح اسبق بودن زمان امتثال را در تزاحم بین المقدورین بالقدرة الشرعیه قائل است در حالیکه ما قبلاً عبارت مرحوم نائینی را از فوائد آوردیم و گفتیم بر حسب آنچه که در فوائد آمده ایشان این مرجح را هم در قدرت شرعیه و هم در قدرت عقلیه قائل است. لعل صاحب منتقی از اجود التقریرات این مطلب را نقل می‌کند.

در مطلب دوم می‌فرمایند بین دو واجبی که زمان امتثالشان با هم فرق دارد هر چند تزامم لغوی معنا دارد ولی تزامم اصطلاحی معنا ندارد. ایشان می‌گویند تزامم تنافی بین الحکمین فی مقام الداعویة و التأثير است یعنی اگر بین دو حکم در مقام ایجاد داعی و تأثیر در ذهن مخاطب تنافی ایجاد شد ولا يمكن أن يكون كلاهما في زمان واحد داعيين إلى متعلقيهما یعنی دو حکم در زمان واحد نتوانند دعوت به معلق و ایجاد داعی در ذهن مخاطب برای انجام متعلق کنند، بین‌شان تزامم واقع می‌شود.

در ادامه می‌گویند تنافی موجود در ما نحن فيه رفع موضوع یک حکم بواسطه حکم دیگر است و تنافی مربوط به داعویت نیست. ایشان می‌گویند در تمام واجباتی که مقدور بالقدرة الشرعية اند - گفتیم ایشان فرض این مرجح را در مقدور بالقدرة الشرعية آورده‌اند - مکلف قدرت دارد یکی از این دو را انجام بدهد، در نتیجه وقتی قدرتش را صرف در هر کدام کرد، موضوع دیگری از بین می‌رود.

البته «وإن كان مفروضاً» هم دارند یعنی ولو ممکن است کسی بگوید اینجا هم در داعویت مشکل پیدا شده ولی منشأ تنافی نیست چون وقتی قدرت بر این فعل و یا بر آن فعل دارد، مولا نمی‌تواند نسبت به هر دو ایجاد داعی کند.

خلاصه‌ی کلام ایشان این شد که اولاً ضابطه‌ی در باب تزامم تنافی در مقام داعویت است و ثانیاً در ما نحن فيه منشأ تنافی این است که هر کدام رافع موضوع دیگری هستند یعنی به تعبیر مرحوم آقای صدر همان توارد من الجانبین پس در نتیجه تنافی در مقام داعویت اصلاً وجود ندارد یعنی تزامم اصطلاحی نیست و تنها تزامم لغوی وجود دارد^[1].

بررسی کلام مرحوم صاحب منتقی

اولین اشکال نسبت به کلام ایشان این است که مبنای کلام مرحوم صاحب منتقی این شد که در حقیقت حکم مسئله‌ی داعویت را از مقومات حکم قرار بدهیم و بگوئیم حکم، ایجاد و جعل داعی است کما اینکه در کلمات مرحوم محقق اصفهانی زیاد آمده؛ اما اگر گفتیم مسئله‌ی داعویت در باب حکم مطرح نیست بلکه حکم اعتباری است که مولا بر ذمه‌ی مکلف قرار می‌دهد محلی برای کلام ایشان باقی نمی‌ماند^[2].

و لو در عبارت ایشان و إن كان مفروضاً وجود دارد ولی صرف نظر از این عبارت اشکال دوم این است که اگر امتثال یک حکم رافع موضوع دیگری شد ملازمه با تنافی در مقام داعویت دارد یعنی رفع موضوع یکی بواسطه امتثال دیگری به این معناست که مولا نمی‌تواند به هر دو در زمان واحد دعوت کند. ایشان هم به این مطلب توجه داشته‌اند و می‌گویند «و ليس ناشئاً عن التنافی فی مقام الداعویة و ان كان مفروضاً» اما سؤال ما این است که چطور می‌تواند ناشی از او نباشد؟ یعنی بگوئیم تزامم برمی‌گردد به اینکه تنافی را در مقام داعویت وجود دارد.

به عبارت دیگر اشکال دوم ما این است که سلمنا این مبنا را قبول کنیم، می‌گوئیم در جایی که امتثال یکی رافع موضوع دیگری باشد هم تنافی در مقام داعویت وجود دارد. اگر قرار باشد طبق مبنای شما تزامم اصطلاحی نباشد باید اثبات کنید که تنافی در مقام داعویت نیست در حالی که تنافی در مقام داعویت هم هست.

قبلاً گفتیم تعارض تنافی در مقام جعل و تزامم تنافی در مقام امتثال است یعنی در تعارض احدهما بالفعل مشمول ادله‌ی حجیت ولی در تزامم هر دو بالفعل مشمول ادله‌ی حجیت است در حالیکه طبق مبنای ایشان اگر تزامم را تنافی از حیث داعویت ملاک قرار بدهیم بحث به تنافی در مقام جعل کشیده می‌شود و لازمه‌اش این است که ادله‌ی حجیت بالفعل شامل هر دو نشود.

صاحب منتقی در مطلب سوم می‌فرماید در کلام محقق نائینی که اسبق امتثالاً را مرجح قرار دادند چهار صورت قابل تصویر است و کلام ایشان فقط در يك صورت صحیح است. در این مطلب مرحوم صاحب منتقی (علیه الرحمه) می‌خواهند به مرحوم نائینی بگویند چرا شما مسئله‌ی اسبق زماناً را فقط بر محور امتثال قرار دادید در حالیکه ما غیر از امتثال عنوان دیگری داریم به نام موضوع هم داریم.

صورت اول: يك حکم مضیق، هم من ناحية الامتثال و هم من ناحية الموضوع اسبق از حکم دیگر باشد.

صورت دوم: یک حکم موسع، هم من ناحية الامتثال و هم من ناحية الموضوع اسبق از حکم دیگر باشد.

صورت سوم: یک حکم من ناحية الامتثال اسبق اما من ناحية الموضوع مقارن با موضوع دیگر است.

صورت چهارم: یک حکم من ناحية الموضوع اسبق اما من ناحية الامتثال مقارن با موضوع دیگر است^[3].

صورت اول (حکم مضیق، از ناحیه امتثال و موضوع اسبق باشد)

در مورد صورت اول می‌گویند اگر کسی زیارت امام حسین (علیه السلام) را در ماه رجب نذر کند یعنی زمان امتثال نذر ماه رجب است پس اگر پولی دارد باید صرف زیارت امام حسین (علیه السلام) کند. در ماه رجب یا قبل از آن می‌داند اگر این پول را نگه دارد در ماه شوال که اشهر حج است مستطیع می‌شود.

مثلاً الآن مریض است ولی می‌داند آن موقع سلامتی پیدا می‌کند و حالش خوب می‌شود و اگر این پول را نگه دارد آن موقع هم سایر شرایط استطاعت محقق می‌شود و می‌تواند به حج برود. پس موضوع حکم اول ماه رجب است که زمان امتثال وفای به نذر می‌باشد پس زمان امتثال و موضوع مقدم است در مقابل زمان امتثال حج، اشهر حج و موضوعش هم همان موقع است که هر دو مؤخر است. الآن ماه رجب رسیده و مریض است ولی می‌داند اگر این پول را نگه دارد می‌داند در اشهر حج خوب می‌شود و می‌تواند حج واجبش را انجام بدهد.

ایشان می‌فرماید در این صورت اولی مسلم این اسبق زماناً ترجیح دارد و وجوب وفای به نذر بر وجوب حج مقدم است به دلیل اینکه این وجوب مقدم فعلی تامّ الموضوع و لا مانع منه عقلاً و لا شرعاً. ماه رجب رسیده و هنوز اشهر حج نشده که بگوئیم وجوب حج می‌آید چون وجوب حج مربوط به اشهر حج است پس وجوب وفای به نذر برای زیارت امام حسین (علیه السلام) ترجیح دارد و مسلم باید این پول را صرف او کند.

منتهی ایشان می‌فرماید ما ادعا می‌کنیم این صورت از محل نزاع خارج است. «فانه لا تراحم بین الحکمین و لا تمناع، إذ الأول فی ظرفه لا مانع منه کما عرفت، و الثانی لا موضوع له، فلا ثبوت له ان امتثال الأول، و ان لم یتمثل کان فعلیاً لتحقيق موضوعه، لکنه لا مانع منه إذ الحکم سقط بعصیانه. و بالجملة: الحکمان لا یكونان فی هذه الصورة فعلیین فی زمان واحد.» این مطلب درست است هنوز اشهر حج و وجوب حج نیامده و این مکلف پولی قبل از اشهر حج دارد و نذر کرده که به زیارت امام حسین (علیه السلام) برود آن هم در رجب که مربوط به اشهر حج نیست. لذا وجوب وفای به نذر برایش فعلی است و وجوب الحج فعلی نیست. وقتی دو حکم فعلی، یکیش فعلی و یکیش غیر فعلی شد مسلم اینجا تراحمی در کار نیست^[4].

[1] منتقى الأصول، ج3، ص: 53: و تحقيق الحال في الحكمين المشروطين بالقدرة شرعا و مرجحية الأسبقية الزمانية فيهما:

ان المورد ليس من مصاديق باب التزام المصطلح، لأننا قد أشرنا إلى ان حقيقته هو التنافي بين الحكمين في مقام الداعوية و التأثير، بمعنى انه لا يمكن ان يكون كلاهما - في زمان واحد - داعيين إلى متعلّقيهما، بحيث لو لم تكن هذه الجهة ارتفع التزام، و لم يمتنع ثبوت الحكمين معا. و التنافي في المورد الذي نحن فيه ناشئ من رافعية كل من الحكمين لموضوع الآخر، لأن كلا منهما مانع شرعي فيرفع القدرة الشرعية المأخوذة في موضوع الآخر، و ليس ناشئا عن التنافي في مقام الداعوية و ان كان مفروضا، و لذا لو ارتفع ذلك، بأن كان المكلف قادرا عقلا على امتثال الحكمين لا شرعا، كان التمانع بين الحكمين متحققا بالوجه الذي ذكرناه. فلا ينطبق عليه التزام المصطلح نعم يصح إطلاق التزام عليه بمعناه اللغوي و هو التمانع، لأنه متحقق بين الحكمين، كما عرفت.

[2] ما در اثناء مباحث اصولمان در هر جایی و به مناسبت‌های مفصل بحث کردیم که در باب حکم مبانی زیادی وجود دارد. قدما حکم را همان خطابِ اِفعال و لا تفعل می‌دانند. برخی مثل مرحوم محقق عراقی حکم را اراده می‌دانند. برخی شوق مؤکد و برخی جعل داعی و آخرین مبنا که مرحوم آقای خوئی دارند ما هم همین مبنا را اختیار کردیم حکم را همان اعتبار بر ذمه مکلف می‌دانیم.

کسانی که مانند صاحب منتقی مسئله‌ی داعی را مطرح می‌کنند با این اشکال مواجه می‌شوند که حکم در مورد آدم فاسق و عاصی که نمی‌خواهد امتثال کند صادر نشده باشد در حالیکه حکم نسبت به مکلفین عمومیت دارد. داعی برای خود مخاطب است و به تعداد مخاطب انحلال پیدا می‌کند. تعابیری مانند قابلیت داعویت، داعی نوعی و قابلیت هم ارزشی ندارد و آنچه مهم هست خود داعویت است؛ در حالی است که مقوم و حقیقت حکم داعویت هم نیست لذا این بیان ایشان و این ضابطه ای که ایشان در اینجا مطرح کردند اصلاً ضابطه درستی نیست تا ما بخواهیم بگوئیم التزام تنافی در مقام داعویت است. این فرع بر اینست که ما داعویت را از مقومات حکم بدانیم در حالی که طبق مبنایی که ما اختیار کردیم این از مقومات حکم نیست. مثلا در جایی که مولا می‌داند داعی ایجاد نمی‌شود مانند کافر بنا بر اینکه ما کفار را مکلف به فروع بدانیم که مشهور قائل‌اند که کفار مکلفون بالفروع ولی هیچ ایجاد داعی در آنها نمی‌شود ولی این احکام بر ذمه‌ی آنها هم ثابت است.

[3] منتقى الأصول، ج3، ص: 53: و بعد هذا نقول: ان أحد الحكمين اما ان يكون أحدهما أسبق زمانا من الآخر، أولا يكون: فان كان أحدهما أسبق زمانا، فتحقيق الكلام: ان الصور المتصورة في مورد السبق الزماني أربعة:

[4] منتقى الأصول، ج3، ص: 53 و 54: الأولى: ان يكون أحد الحكمين سابقا على الآخر بموضوعه و امتثاله، بمعنى ان موضوع الحكم الآخر و امتثاله لا يتحقق إلا بعد زمان امتثال ذلك الحكم، نظير ما إذا كان عند الإنسان في شهر رجب مال يكفيه للحجّ، ولكنه كان فاقدا للاستطاعة من الجهات الأخرى - بان كان مريضا - و يعلم انها تحصل في شهر شوال. و ثبت عليه واجب مشروط بالقدرة شرعا في ذلك الحين - أعنى شهر رجب - كما لو وجب عليه زيارة الحسين عليه السلام في رجب بنذر و نحوه و كانت متوقفة على صرف المال المزبور. و حكم هذه الصورة هو ترجيح الأسبق زمانا، فيتقدم وجوب الوفاء بالنذر على وجوب الحج في المثال المزبور، و ذلك لأن الوجوب السابق فعلى تام الموضوع، إذ لا مانع منه عقلا، لأنه المفروض و لا شرعا إذ المانع الشرعي المتصور ليس إلا الوجوب الآخر و هو ليس ثابتا فعلا لعدم موضوعه كما فرض، فلا يصلح للمانع، و إذا لم يثبت المانع عقلا و شرعا لزم امتثاله، فيرتفع به موضوع اللاحق، و بهذا البيان يمكننا ان ندعى ان هذه الصورة خارجة عن محل الكلام، فانه لا التزام بين الحكمين و لا تمناع، إذ الأول في ظرفه لا مانع منه كما عرفت، و الثاني لا موضوع له، فلا ثبوت له ان امتثل الأول، و ان لم يمتثل كان فعليا لتحقيق موضوعه، لكنه لا مانع منه إذ الحكم سقط بعصيانه. و بالجملة: الحكمان لا يكونان في هذه الصورة فعليين في زمان واحد. فالتفت.